

امکان سنجی تحلیل نامه ۵۳ نهج البلاغه از منظر قواعد آیین دادرسی

مهدی حمزه هویدا • استادیار، مجتمع آموزش عالی فاطمیه نهاوند، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران.

m.hamzehoweyda@basu.ac.ir

چکیده

نامه پنجاه و سوم نهج البلاغه، مشهور به عهدنامه امیرالمؤمنین علی علیه السلام با مالک اشتر، متضمن دستورات و هنجارهایی برای اداره شئون مختلف حکومت است. قضاوت و دادرسی نیز به عنوان یکی از مهم‌ترین شئون حکومت، به‌طور ویژه در این عهدنامه مورد توجه قرار گرفته است. مقاله حاضر با شیوه توصیفی تحلیلی به دنبال یافتن پاسخ برای این پرسش است که آیا موازین آیین دادرسی و شیوه رسیدگی محاکم، در این نامه منعکس شده است یا خیر؟ دور از نظر ارباب دانش نیست که مقررات دادرسی را می‌توان به سه دسته «اصول»، «قواعد آیینی» و «تشریفات» تقسیم کرد. اگر چه برخی از دکترین دادرسی در حقوق ایران، این نامه را از منابع مهم دادرسی اسلامی می‌دانند و معتقدند موازین قضایی تحت عنوان سیمای قاضیان در این نامه مورد تصریح قرار گرفته است، اما حسب نتیجه این جستار، عهدنامه مالک تنها متضمن دو اصل بنیادین دادرسی است و سایر قواعد دادرسی انعکاسی در آن نیافته است؛ تحلیل مضمون عهدنامه نشان می‌دهد که «حکمرانی قضایی» و «مدیریت قوه قضاییه» پایه و مایه اصلی آن بوده و به همین علت، از اساس وارد جزئیات دادرسی و تشریفات رسیدگی نشده است و امکان تحلیل عهدنامه از منظر تشریفات دادرسی محاکم، امری بعید است. وانگهی، به عقیده برخی فقیهان اسلامی، شکل و شیوه دادخواهی و دادرسی، منطقه الفراغ است و حد شرعی معینی ندارد و آن حضرت ضمن اشاره به اصول کلی مدیریت دستگاه قضا، سایر جزئیات را به بنای عقلا و مقتضیات زمان سپرده و فرمانی در این خصوص صادر نکرده‌اند.

واژگان کلیدی: نهج البلاغه، عهدنامه مالک اشتر، قواعد دادرسی، آیین دادرسی، حکمرانی قضایی.



مقدمه

یکی از بخش‌های مهم در نامه‌ی ۵۳ نهج البلاغه قواعد و رهنمودهایی است که آن حضرت در خصوص قضاوت و شیوه‌ی دادرسی داشته‌اند. اینکه قاضی چه ویژگی‌هایی باید داشته و دادرسی او مبتنی بر کدام اصول و موازین باشد، همواره مورد توجه نظام‌های قضایی بوده است. دادرسی جزء جدایی‌ناپذیر حقوق است و بدون توجه به قواعد قضاوت و چگونگی رسیدگی، نمی‌توان از نظام حقوقی و حتی از حقوق ماهوی سخن گفت. به همین دلیل است که برخی حقوقدانان، قواعد آیین دادرسی را «تضمین‌کننده» حقوق ماهوی دانسته‌اند (شمس، ۱۳۸۵، ج ۱، ص. ۱۹). وضع قاعده و قانون، در صورتی دارای نتیجه است که ضمانت اجرای نقض آن نیز توسط قانون‌گذار پیش‌بینی شده باشد. باید مشخص باشد که اگر حقی نادیده گرفته یا تضییع شده است، صاحب حق چگونه و از چه طریقی می‌تواند تظلم‌خواهی کند؟ حق‌گزاری و رسیدگی به اختلافات توسط حکومت دقیقاً با چه شیوه‌ای انجام می‌پذیرد؟ آیا احقاق حق مستلزم طی فرآیندهای شکلی است، یا می‌توان بدون تشریفات نیز حق انکار شده را به حق‌دار بازگرداند؟ پاسخ به پرسش‌هایی از این دست، ماهیت نظام حقوقی و قضایی هر کشوری را تعیین می‌کند. اینکه در عهدنامه‌ی مالک به طور خاص به قضاوت و چگونگی آن اشاره شده است، این انتظار را در مخاطب ایجاد می‌کند که این نامه جای ترسیم قواعد دادرسی بوده و پی‌بردن به ماهیت نظام قضایی از دیدگاه نهج البلاغه، مستلزم تحلیل نامه‌ی ۵۳ است. نویسندگان حقوقی نیز این انگاره را مفروض و مقبول تلقی کرده‌اند که عهدنامه مزبور از منابع اصلی و مهم در دادرسی اسلامی است (افتخار جهرمی و السان، ۱۴۰۱، ص. ۲۹ ادیبی مهر، ۱۳۸۹، ص. ۱۲۷ کریمی و زارعی، ۱۳۸۹، ص. ۱۲۳).

نوشتار حاضر با بررسی و احصاء قواعد مندرج در این نامه (بخش قاضیان)، ماهیت این قواعد و نسبت آنها با حقوق دادرسی را مورد مطالعه قرار داده است. بر این اساس، ضمن بررسی مفهوم و انواع قواعد دادرسی (بخش اول)، موازین مطرح شده در نامه‌ی ۵۳ نیز احصاء و از حیث ماهیت مورد تحلیل قرار گرفته‌اند (بخش دوم).

- پیشینه پژوهش: جایگاه ممتاز عهدنامه مالک و طرح مسائل اساسی و فراگیر در آن، موجب شده است تا ادبیاتی نسبتاً غنی از جهات و ابعاد مختلف پیرامون آن شکل گیرد. پژوهش‌ها و

تحلیل‌های مدیریتی، امنیتی-نظامی، سیاسی، اجتماعی و ادبی قابل توجهی در این خصوص نوشته شده است. برخی نویسندگان از وجود ۵۶ شرح بر این عهدنامه خبر داده اند (دلشاد تهرانی، ۱۳۸۸، ص. ۳۷). اما از مرتبط‌ترین موارد به پژوهش حاضر، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

موسوی بجنوردی و روحانی (۱۳۹۱) در مقاله «شاخصه‌های عدالت قضایی از منظر امیرالمومنین علی (ع) با رویکردی بر آرای امام خمینی» ضمن بررسی منابع مختلف در خصوص عدالت قضایی، به نامه ۵۳ نهج البلاغه نیز استناد کرده و شرایط قضاوت از دیدگاه امام علی (ع) را بازخوانی و مرور نموده‌اند. تمرکز این مقاله بر روی عهدنامه مالک نیست و برای تحلیل موضوع، به منابع دیگر نیز استناد کرده است.

پرهیزکاری (۱۳۹۹)، در مقاله «مدیریت نیروی انسانی (کارگزاران قضایی) در نظام قضایی علوی»، مؤلفه‌های مدیریتی در گزینش، به کارگیری و نظارت بر قضات در نظام علوی را مورد بررسی قرار داده است. چنانکه نویسنده نیز بدان تصریح داشته، مقاله مزبور میان رشته‌ای بوده و موازین علم مدیریت در آن غالب است.

بهادری (۱۳۹۸)، در مقاله «تحلیل مضمون عهدنامه امیرالمؤمنین علی (ع) با مالک اشتر» مندرج در پژوهشنامه نهج ابلاغه، بدون آنکه نظر به موضوعی خاص در عهدنامه داشته باشد، به دنبال آن است که به طور کلی، تمام سیاست نامه علوی را تحلیل مضمون نماید. یافتن جهت‌گیری‌های کلی، قالب و شبکه‌ای که مضامین موجود در نامه از آن تبعیت می‌کنند، هدف اصلی این مقاله را تشکیل داده است. آنچه در این پژوهش مورد بررسی قرار گرفته عمدتاً عبارتند از: مرتب نمودن مضامین، انتخاب مضامین پایه، سازمان‌دهنده و فراگیر و ترسیم نقشه مضامین. بدیهی است دادرسی نیز مانند سایر حوزه‌های تخصصی موجود در عهدنامه، نمی‌تواند موضوع پژوهش مذکور باشد.

مقاله پیش رو، دست کم، از دو جهت با پژوهش‌های یاد شده در بالا تفاوت بنیادین دارد: نخست اینکه صرفاً آن بخش از عهدنامه را مورد مطالعه قرار می‌دهد که به دادرسی و قضاوت مربوط است و دوم آنکه قواعد دادرسی را تنها با تکیه بر متن نامه ۵۳ مورد کنکاش قرار داده و سایر منابع را داخل در بررسی‌های خود نکرده است. با وجود این دو قید و با رعایت احتیاط می‌توان گفت که تا زمان نگارش این مقاله، پژوهشی که به طور مستقل و منسجم، «قواعد دادرسی» را در «نامه ۵۳ نهج ابلاغه» مورد بررسی قرار داده باشد، به نظر نرسیده است.

- روش پژوهش: این پژوهش با روش توصیفی- تحلیلی انجام گرفته است. بدین نحو که با استفاده از روش گردآوری اطلاعات اسنادی و کتابخانه‌ای، به تحلیل مضامین به کار رفته در نامه ۵۳ و تطبیق آن با قواعد دادرسی پرداخته شده است.

۱. مفهوم و انواع قواعد دادرسی

به جهت تطبیق با رهنمودهای مندرج در نامه ی ۵۳، ضروری است ابتدا مفهوم قواعد مربوط به دادرسی و نیز انواع آن مورد شناسایی قرار گیرند.

۱.۱. مفهوم قواعد دادرسی

مقررات دادرسی در کنار قوانین موجد حق، در مجموع، تشکیل دهنده ی هر نظام حقوقی به شمار می روند. قواعد دادرسی را معمولاً قواعدی می دانند که در مقام رسیدگی به دعاوی از سوی دادگاه و اصحاب دعوا به کار گرفته می شوند (ماده ی یک از قانون آیین دادرسی مدنی). صرف نظر از مناقشات نظری و دقت های فنی که می توان در ارائه ی تعریفی نسبتاً مطلوب از قواعد دادرسی به دست داد، آنچه بیش از هر امر دیگری در معنای این دسته از قواعد مشهود به نظر می رسد، عنصر شکل و قالب است. حقوق دادرسی همواره مملو از فرم و شکل بوده و از این جهت در برابر حقوق ماهوی (مدنی و تجارت) قرار گرفته است (بنگرید به: داودی بیرق، ۱۳۹۹، ص. ۱۹). بر این اساس، قواعد دادرسی را می توان مجموعه ای از آیین های ویژه دانست که چگونگی طرح دعوا، رسیدگی، صدور حکم و سایر جنبه های مرافعه و دعوا را تنظیم می نمایند. بدیهی است این قواعد ناظر بر دعاوی بوده و بدون دعوا امکان اجرای این مقررات وجود ندارد؛ تا دعوا و اختلافی نزد دادگاه مطرح نشود صحبت از چگونگی صدور حکم و ابلاغ آن بی معنی است. چنان که مهلت تجدیدنظر و شکایت از رأی نیز آنگاه قابل طرح است که ابتدائاً دعوایی طرح و متعاقب آن رأیی صادر شده باشد. بنابراین، قواعد آیین دادرسی بدون وجود منازعه و اختلاف قابل تصور نیستند. بالعکس، قواعد ماهوی هیچ ملازمه ای با وجود اختلاف و دعوا ندارند. قواعد ناظر بر مالکیت، انعقاد قرارداد، نکاح، چگونگی تقسیم میراث و مانند آنها در جریان زندگی عادی و بدون طرح دعوا نیز از سوی شهروندان مورد اجرا قرار می گیرند. در حالی که قواعد دادرسی بدون وجود دعوا و منازعه مجال طرح پیدا نمی کنند. با این وصف، قواعد دادرسی را می توان ذیل «حقوق دعاوی» نیز قرار داد (خدابخشی، ۱۳۹۳، ص. ۱۳). ارتباط و تلاقی مهم حقوق

دادرسی و مقررات ماهوی آنجاست که اگر حق ماهوی مورد انکار یا تضییع واقع شد، موازین دادرسی به مثابه ابزار در خدمت احقاق حقوق ماهوی قرار می‌گیرند (کاپلتی و گارت، ۱۳۹۸، ص. ۵۱). با عنایت به همین کاربرد است که دادرسی «حقوق تضمین‌کننده» دانسته می‌شود. با این حال، ابزار بودن دادرسی به معنای فقدان اصالت در قواعد آن نیست. نمی‌توان تشریفات و قواعد رسیدگی را تزئینی، نمایشی و زائد دانست. تنزل مقررات دادرسی تا این حد موجب می‌شود تا بود و نبود قواعد مزبور در امر رسیدگی یکسان تلقی شود. امروزه به خوبی این مسأله روشن شده است که قواعد آیین دادرسی را نباید پاره‌ای قواعد شکلی و تشریفاتی دانست که فقط نظام حقوقی را تزئین می‌کنند و به آن وقار می‌بخشند. برخلاف ادعای برخی نویسندگان که قواعد دادرسی را فاقد مظهر حقوقی واقعی دانسته‌اند (دل وکیو، ۱۳۹۱، ص. ۸۵) این قواعد دارای اصالت بوده و اتخاذ موضع نسبت به آنها، حقوق ماهوی را نیز تحت تأثیر قرار خواهد داد (Sturner, 1996, p. 236). برخی از اصول و موازین دادرسی دارای چنان اهمیتی هستند که دستیابی به حقوق ماهوی بدون تمسک به آنها فاقد ارزش است؛ حقی که بدون توجه به حقوق دفاعی اصحاب دعوا به دست آمده باشد مورد حمایت قانون گذار نخواهد بود. همچنان که رأی بدون توجیه و دلیل نیز همواره در معرض نقض قرار دارد. جلسه‌ی رسیدگی که بدون ابلاغ و اطلاع خواننده‌ی دعوا تشکیل و منتهی به به صدور رأی شده باشد، صرف نظر از ماهیت و محتوای رأی، فاقد اعتبار است. این موارد و مانند آنها به خوبی نشان می‌دهند که قواعد دادرسی صرفاً ابزار و وسیله نیستند بلکه ارزش‌هایی ذاتی و مستقل در این دسته از قواعد وجود دارد. به هر روی، اهمیت این قواعد در احقاق حق تا آنجاست که برخی معتقدند در هر حقوق، همه چیز آیین دادرسی است (شمس، ۱۳۸۴، ج ۱، ص. ۲۰). بدون آشنایی با موازین دادرسی حق ماهوی نیز از بین خواهد رفت.

۲.۱. انواع قواعد دادرسی

مقررات دادرسی در عین حال که با قواعد ماهوی تمایز بنیادین دارند اما همه از یک نوع نیستند. گونه های مختلفی از مقررات آیین دادرسی وجود دارند که معمولاً از حیث ضمانت اجرا و اهمیت از یکدیگر قابل تفکیک بوده و آثار حقوقی متفاوتی بر آنها مترتب می گردد. قواعد مزبور را می توان در سه دسته مورد بررسی قرار داد؛ ۱. اصول دادرسی ۲. قواعد آیینی ۳. تشریفات دادرسی

۱.۲.۱. اصول دادرسی

برخی قواعد، پایه های اساسی در شیوه رسیدگی را تعیین می کنند. جریان دادرسی تابع اصولی است که چارچوب و خط مشی کلی را برای اصحاب دعوا و مقام رسیدگی کننده ترسیم می کنند. این که قاضی باید بی طرف بوده و نفع شخصی در پرونده نداشته باشد، از اصول مهم رسیدگی است. تحمل بار اثبات دعوا از سوی مدعی نیز اصل دیگری است که بر مبنای آن، مدعی علیه را نمی توان مجبور به اثبات نمود.

گفته می شود که کلیه ادعاها و استدلال های اصحاب دعوا باید در معرض نقد و پاسخ طرف مقابل قرار گیرد. این اصل که به منظور تدارک فرصت دفاع برای طرف مقابل و تضمین حقوق دفاعی طرفین مورد توجه قرار گرفته، به اصل تناظر مشهور است. بی آنکه در مقام تعریف و احصاء اصول دادرسی باشیم، دو ویژگی بارز در شناسایی این دسته از قواعد قابل توجه به نظر می رسد:

نخست اینکه اصول دادرسی بیش و پیش از آنکه به فن و تکنیک پردازند، دادرسی را راهبری می کنند. در اینجا به جای توجه به جزئیات و فنون رسیدگی، راهبردهای بنیادین دادرسی در کانون توجه قرار دارند. کلیت موجود در این دسته از قواعد این امکان را فراهم می آورد تا بتوان علاوه بر اصول دادرسی ملی و داخلی، از اصول فراملی دادرسی سخن گفت.

دیگر آنکه اصول مزبور به به رغم کلی بودن (محسنی، ۱۳۸۵، ص. ۱۰۲) همچنان در زمره ی قواعد دادرسی قرار می گیرند. به عبارتی، اصول دادرسی، از جنس حقوق ماهوی نیستند و صرفاً در مقام منازعه و دعوا قابلیت طرح پیدا می کنند.

۲.۱.۲. قواعد آیینی

این دسته از قواعد را می توان به معنای خاص مربوط به آیین دادرسی دانست؛ مقرراتی که چگونگی طرح دعوا و نحوه رسیدگی به آن را بیان می کنند. حجم عمده ی مواد قانون آیین دادرسی مدنی را می توان در این دسته جای داد. شرایط دادخواست، چگونگی ابلاغ، ویژگی های تصمیم قضایی، شرایط صدور رأی، جهات شکایت از آراء، اوصاف دعاوی طاری و مانند آنها. این قواعد نحوه ی آغاز، انجام و فرآیند دادرسی را مشخص می کنند. قواعد آیینی، در مقایسه با اصول دادرسی، از پایداری کمتری برخوردارند. قانون گذار هر زمان که لازم بداند رویه ها و شیوه های رسیدگی و طرح دعوا را تغییر می دهد. حال آنکه اصول دادرسی کمتر تغییر می پذیرند. از جمله به همین علت است قواعد آیینی فوراً اجرا شده و بر دعاوی مطروحه پیشین نیز اثر می گذارند (Garner, 1999, p. 666, A. martin, 2003, p. 385).

۳.۱.۲. تشریفات

تشریفات یا فرمالیته همواره از مؤلفه های جدایی ناپذیر در حقوق دادرسی بوده است. از آیین ها و اداهای ویژه در دوران کهن (بنگرید به: فیلیپ لوی و کاستالدو، ۱۳۸۷، ص. ۲۷ و بعد) تا دادرسی های نوین امروزی، می توان نمونه هایی از قواعد تشریفاتی را مجموعه مقررات دادرسی دنبال کرد. رعایت مهلت خاص در تجدیدنظرخواهی، الزام به ثبت و طرح دادخواست در قالب چایی مخصوص، ضرورت الصاق برگ ابلاغ در محل خاص، تعیین کارشناس از طریق قرعه و ...

وجود تشریفات و اصرار به اجرای قواعد دادرسی از طریق آنها، تضمین حقوق اشخاص و راهی برای مقابله با استبداد قضایی دانسته شده است و به همین علت به عقیده برخی، هنگامی می توان از نظام دادرسی سخن گفت که در مجموعه مقررات رسیدگی، قواعد تشریفاتی نیز وجود داشته باشد (غمامی، ۱۴۰۱، ص. ۱۱۱).

معیارهای قابل توجهی برای شناسایی تشریفات از سایر قواعد و بویژه اصول دادرسی وجود دارند

که البته مجال پرداختن به آنها در نوشتار حاضر وجود ندارد (بنگرید به: مولودی و حمزه هویدا، ۱۴۰۱، ص. ۷۸۶ به بعد). اما این اثر عملی مهم را باید خاطر نشان کرد که قانون گذار رعایت تشریفات را در برخی دعاوی ضروری ندیده است. ماده ی ۸ قانون حمایت از خانواده و تبصره ماده ی ۱۹ از قانون شورای حل اختلاف تشریفات رسیدگی را در دعاوی خانوادگی و دعاوی مطروحه در شوراها ی حل اختلاف لازم نمی دانند. این در حالی است که هیچ مقرره ای مبنی بر عدم اجرای اصول دادرسی در دعاوی مذکور یا سایر دعاوی مشاهده نشده است. با توجه به آنچه گفته شد، مقررات دادرسی متشکل از اصول، قواعد آیینی و تشریفات است.

۲. ماهیت قواعد موجود در عهدنامه مالک

اکنون باید دید آنچه در نامه ی ۵۳ بیان گردیده، ماهیتاً متضمن کدام یک از قواعد دادرسی است. برای این مهم، ابتدا شمار قواعد و سپس تحلیل ماهیت آنها از نظر می گذرد. به نظر می رسد که می توان مجموع فرامین مندرج در عهدنامه مالک را در سه دسته ی کلی، به شرح زیر، مورد بررسی قرار داد:

۱.۲. قواعد حکومتی

بخشی از محتوای عهدنامه به چگونگی حکمرانی و مدیریت در قوه ی قضاییه مربوط می شود. در واقع، حقوق اساسی در دستگاه قضایی را باید در اینجا جست وجو نمود (بنگرید به: آقایی طوق، ۱۳۹۴، ص. ۱۷ به بعد). فراز آغازین، انتصاب قاضی را از وظایف و صلاحیت های حکومت دانسته است «اختر للحکم بین الناس أفضل رعیتک فی نفسک». نظارت بر امر قضاء دستور دیگری است که در این نامه به مالک داده شده است «أكثر تعاهد قضاة». مشخص است که این نوع نظارت از نوع نظارت قضایی نیست. توضیح آنکه در غالب نظام های دادرسی، دادگاه تالی تحت نظارت دادگاه یا دیوان عالی قرار دارد. این نظارت ضمن پاسداشت استقلال قاضی در استنباط و انشای حکم، متمرکز بر رعایت قانون و موازین دادرسی در دادگاه های پایین تر است. اما آنچه در اینجا از آن یاد شده نظارت حکومتی بر کار قضایی است. دادرسی بدون تردید می تواند حوزه های مدیرتی و حکمرانی را نیز تحت تأثیر قرار دهد. حکومت بدون دخالت مذموم سیاسی در امر قضاء، پیامدهای حکومتی و مدیریتی آن را مورد نظارت و ارزیابی قرار می دهد. از سوی دیگر، همچنان که انتصاب قاضی از وظایف حاکم شناخته شده است، این نظارت می تواند

پایش شرایط انتصاب نیز باشد. حکومت باید مطمئن باشد که شرایط و معیارهای لحظه‌ی انتصاب، در طول زمان زائل نشده و همچنان پابرجاست. در واقع، نظارت، لازمه‌ی اختیاری است که در انتخاب و گزینش قاضی به حکومت داده شده است.

تضمین و تأمین نیازهای مالی « و افسَحَ له فی البذل ما یزیلُ علته، وتُقَلُّ معه حاجته الی الناس » و جایگاه اجتماعی قضاوت از دیگر وظایف مهم نظام حکمرانی محسوب می‌گردد « و أعطیه من المنزله لدیک ما لا یطمع فیهِ غیره من خاصتک، لیأمنَ بذلک اغتیال الرجال له عندک ». در فقه، عمل قاضی اجرت المثل ندارد. بدین معنا که وی مانند سایر کارگزاران و کارگران دولت، در برابر کار خود مزد معین و مشخصی دریافت نمی‌کند و حاجات او از بیت المال تأمین می‌گردد (نجفی، ۱۴۳۲ ق، ج ۴۰، ص. ۵۱ و انصاری، ۱۴۱۵ ق، ص. ۱۰۴). از جمله علل این تشریح آن است که قضاوت واجب کفایی است و نمی‌توان برای انجام امر واجب، مزد دریافت نمود (آشتیانی، ۱۴۰۴ ق، ص. ۳۵). صرف نظر این حکم فقهی، پیام امام در این بخش از نامه آن است که گشاده دست نبودن نسبت به قاضی پیامدهای خطرناکی به دنبال دارد. فساد قاضی و خروج از دایره‌ی عدالت آنچنان اثری در جامعه دارد که می‌تواند دامن حکومت را نیز گرفته و تا سقوط بکشاند. از این رو، باید راه نفوذ بر قاضی را بست و نیازهای مالی وی را چنان تأمین کرد که نه حاجت او، از این حیث، به خلق افتد و نه طمع خلق به او.

در نظر گرفتن جایگاه رفیع اجتماعی-سیاسی نیز امکان انواع نفوذ حکومتی در قاضی را منتفی می‌سازد. ندیدن این منزلت باعث می‌شود تا قاضی به طمع دستیابی به موقعیت بالاتر، حق را بفروشد. از سوی دیگر، صاحب منصبان نیز اگر پایگاه قاضی را مستحکم ببینند نمی‌توانند با وعده جاه و مُلک حق را از او بخرند. واضح است که این راهبرد مدیریتی، تا حد بسیار زیادی زمینه فساد را از میان برمی‌دارد.

۲.۲. اصول بنیادین دادرسی

همچنانکه گفته شد اصول دادرسی به عنوان مبنا و پایه، جریان رسیدگی را هدایت می‌کنند. طبیعتاً جنس این قواعد، آیینی بوده و به شیوه‌ی دادرسی نظر دارد، بی‌آنکه به ملاحظات حکمرانی و مدیریت جامعه بیاندهد. در این معنا می‌توان به دو اصل مهم دادرسی در نامه‌ی ۵۳ اشاره کرد:

الف. عدم امکان صدور رأی بر مبنای تردید (رعایت استاندارد اثبات)

دادرس باید نسبت به موضوع دعوا به شناخت لازم و کافی برسد و آنگاه اقدام به انشای حکم نماید «و أَوْفَقَهُمْ فِي الشَّبَهَاتِ». این شناخت لازم و کافی معیار و استاندارد اثبات دعوا نامیده می‌شود و در هر نظام حقوقی می‌تواند از شدت و ضعف متفاوت برخوردار باشد (حیدری، ۱۳۹۲، ص. ۵۸). آنچه تردیدی در مورد آن وجود ندارد آن است که با شک و شبهه نمی‌توان کسی را قضاوت کرد. شناخت لازم و کافی آن است که دادرس فراتر از تردید، به علم عادی رسیده و با سکون نفس حکم خود را انشا کند (محسنی، ۱۳۹۸، ص. ۳۰۲). این یک اصل مهم دادرسی است که شبهه، توان اثبات هیچ موضوعی را ندارد و براساس آن نمی‌توان تصمیم قضایی گرفت.

ب. لزوم استناد و استدلال در تصمیمات قضایی

حکم قاضی اولاً باید متضمن حجت شرعی (استناد) باشد و ثانیاً موضوع پرونده نیز باید بر پایه‌ی ادله معتبر، اثبات گردد (استدلال) «و آخَذَهُم بِالْحُجَجِ». در واقع، دادرس موظف است چرایی و چگونگی تصمیم خود را در رأی توضیح دهد. این قاعده به قدری واجد اهمیت است، که آن روایت مشهور، یک دسته از قضات اهل دوزخ را قضاتی معرفی می‌کند که به حق حکم می‌دهند ولی نادانسته «رَجُلٌ قَضَى بِحَقِّ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ فَهُوَ فِي النَّارِ...» (شیخ صدوق، ۱۴۱۳، ج ۳، ص. ۴). در اینجا دادرس رأی خود را «درست» صادر کرده اما چون مبانی تصمیم خود را به خوبی توجیه نکرده و برای درستی آن استدلال در اختیار ندارد، این رأی درست نمی‌تواند او را نجات دهد.

رأی بدون استدلال اساساً رأی نیست و بدین جهت همواره در معرض نقض مراجع عالی قرار دارد. استناد و استدلال آنچنان در نظر قانونگذار اصولی و مهم است که علاوه بر قوانین عادی، در

قانون اساسی نیز بدان پرداخته است. اصل ۱۶۶ قانون اساسی مقرر می‌دارد: «احکام دادگاه‌ها باید مستدل و مستند به قانون و اصولی باشد که براساس آن حکم صادر شده است». ارزش حکم به منطوق آن نیست؛ همه‌ی اعتبار و عیار رأی به استدلال آن است. ضرورت وجود استدلال و استناد در رأی علاوه بر فراهم آوردن زمینه برای صدور آرای متقن و صحیح، موجب تسهیل نظارت پذیری قضایی نیز می‌شود.

۳.۲. قواعد مربوط به اخلاق قضایی

بخش قابل توجهی از گزاره‌ها و رهنمودهای موجود در عهدنامه در خصوص شیوه‌ی رفتار قاضی است. دادرسی در ساختار قضایی باید چه اوصافی را دارا باشد؟ این قواعد با شخصیت قاضی ارتباط پیدا می‌کنند:

بردباری (لا تَضِيقُ بِهِ الْأُمُورَ)، عدم لجاجت (لا تُمَحِّكُهُ الْخُصُومَ)، عدم اصرار به اشتباه (لا يَتَمَادَى فِي الزَّلَّةِ)، حق‌گرایی (و لا يَحْصِرُ مِنَ الْفَيْءِ إِلَى الْحَقِّ إِذَا عَرَفَهُ)، فقدان طمع (لا تُتَشَرَّفُ نَفْسُهُ عَلَى طَمَعٍ)، داشتن فهم عمیق (و لا يَكْتَفِي بِأَدْنَى فَهْمٍ دُونَ أَقْصَاهُ)، سعه صدر (أَقْلَهُمْ تَبَرُّمًا بِمَرَاجِعِهِ الْخُصَمَ)، صبر در راه کشف واقعیت (اصْبِرْهُمْ عَلَى تَكْشُفِ الْأُمُورِ)، قاطع بودن (و أَصْرَمَهُمْ عِنْدَ اتِّضَاحِ الْحُكْمِ)، نفوذناپذیری در برابر مدح و نیرنگ (مِمَّنْ لَا يَزِدُّهُ إِطْرَاءٌ، و لا يَسْتَمِيلُهُ إِغْرَاءٌ).

مجموعه این اوصاف کمالی را می‌توان تحت عنوان «ادب قاضی» مورد بررسی قرار داد (جوادی آملی، ۱۳۹۰، ص. ۲۹۷). آداب القضاء در برگیرنده‌ی توصیه‌هایی اخلاقی-فقهی (مستحبات و مکروهات) است و بدون اینکه به قواعد دادرسی و نحوه‌ی رسیدگی و اصول آیینی بپردازد، اخلاق شخصی و سازمانی قضات را به آنان گوشزد می‌کند (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۱۳، ص. ۳۶۵). به همین علت است که معیارها و استانداردهای اخلاق قضایی در مجموعه قوانین دادرسی نمی‌آید. معمولاً این ارزش‌ها در سوگندنامه‌ی قضات یا اسناد مجزا تدوین می‌گردند (Mackay, 1995, p. 2). در سطح بین‌المللی، تلاش گروهی از قضات عالی‌رتبه‌ی کشورهای مختلف منتهی به تهیه‌ی اصولی پیرامون اخلاق و ویژگی‌های قاضی در سال ۲۰۰۲ گردیده است که به «اصول بنگلور در خصوص رفتار قضایی» موسوم است و ویژگی‌هایی نظیر نزاکت، سلامت و سنت‌های فرهنگی و مذهبی را در خود جای داده است. اینکه قاضی باید صبور بوده و دارای سعه‌ی صدر باشد و یا اهل طمع نباشد و فریب مدح دیگران را نخورد نه جزء اصول دادرسی است نه از قواعد آیینی به معنای خاص کلمه است و نه حتی از تشریفات رسیدگی محسوب می‌گردد. از این

روست که نقض قواعد اخلاقی قضاوت، یا ضمانت اجرای عینی ندارد و یا نهایتاً موجب مسئولیت انتظامی قاضی خواهد شد، بی آنکه تأثیری در روند رسیدگی و آرای صادره داشته باشد. اگرچه تأثیر پیشگیرانه و عمیق آنها در سلامت قضایی را نمی توان نادیده گرفت.

نمونه این وضعیت را در رفتار امام (ع) با شریح ابن حارث به وضوح می توان دید (نهج البلاغه/ نامه ۳). شریح در زمان تصدی به امر قضاء و در حالی که منصوب حکومت علوی بود اقدام به خرید خانه ای نسبتاً گران قیمت می کند. رسیدن این خبر به امیرالمومنین علی (ع)، موجب اعتراض شدید آن حضرت نسبت به عمل شریح می شود. بدین نحو که ضمن عتاب و انداختن نگاهی از سر خشم و غضب، شریح را به پرهیز از طمع و توجه به ناپایداری دنیا فرا می خواند (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶، ج ۹، ص ۳). با وجود شدیدالحن بودن محتوای نامه، دستوری مبنی بر ابطال احکام صادره توسط شریح یا از سرگیری رسیدگی های او توسط شخصی دیگر، در نامه مزبور مشاهده نمی شود و صرفاً قاضی از حیث انتظامی و اخلاقی مورد مؤاخذه قرار گرفته است.

۳. ارزیابی نسبت قواعد دادرسی با عهدنامه ی مالک

بررسی و احصاء قواعد مندرج در نامه ی ۵۳ (بخش قاضیان) حکایت از آن دارد که آنچه در این نامه آمده یا از جنس مقررات حکومتی است و چگونگی تدبیر و نظارت بر قوه ی قضاییه به عنوان یکی از ارکان مهم حکمرانی را بیان کرده و یا به تشریح اوصاف و ویژگی های اخلاقی قضات پرداخته است که دسته ی اخیر را نیز باید معیارهایی برای گزینش قاضی و در تحلیل نهایی جزء مقررات حکومتی و ابزار مدیریتی دانست. در واقع، پرداختن به اخلاق قضایی نیز از جهت ارائه معیار برای اداره ی صحیح و گزینش مطلوب نیروی انسانی در دستگاه قضایی بوده است. از مجموع گزاره ها و دستورات موجود در عهدنامه تنها دو اصل دادرسی قابل استنباط است: رعایت معیار لازم و کافی برای اثبات دعوا و ضرورت وجود استدلال و استناد در تصمیم قضایی. بر این اساس، می توان این دیدگاه را تقویت کرد که نامه ی مذکور جزء منابع حقوق اساسی (قوه قضاییه) است و بر خلاف تصور اولیه و علیرغم عنوان بخشی از آن، که به سیمای قاضیان معروف گردیده است، نمی توان چگونگی رسیدگی و قواعد دادرسی را از این نامه و دستورات آن استنباط و استخراج نمود. شأن و جایگاه نامه نیز همین امر را تأیید می کند. حضرت (علیه السلام) شخصی را به عنوان والی برای اداره ی بخشی از حکومت مأمور می کنند و دستوراتی نیز به این والی برای اداره ی امور می دهند. طبیعی است که چارچوب کلی و نظرگاه اصلی، مسائل حکومتی باشد و نه

جزئیات دادرسی. دقیقاً از همین جهت است که نقض قواعد مذکور، حتی آنجا که به اخلاق قضاوت پرداخته است تأثیری در فرایند دادرسی ندارد. زیرا آن قواعد ماهیتاً آیینی و مربوط به دادرسی نبوده و ضمانت اجرای مستقیم از نقطه نظر حقوق دادرسی نیز ندارند. به عبارتی، نقض قواعد حکومتی و عدم پای بندی به اخلاق سازمانی و قضایی می تواند موجبات مسئولیت انتظامی و نهایتاً عزل قاضی را به دنبال داشته باشد. اما عدم رعایت آنها به خودی خود موجب موجب نقض حکم نیست. این در حالی است که اگر قاعده ای جزء مقررات و اصول دادرسی باشد، نقض آن نیز دارای ضمانت اجرایی از جنس حقوق دادرسی خواهد بود. بدین توضیح که صرف نظر از مسئولیت قضایی، جریان «رسیدگی» و «تصمیم قاضی» را تحت تأثیر قرار می دهد. ظاهراً نوع مواجهه آن حضرت با قضات از جنس نظارتی و از جایگاه حاکم بوده و دادرسان در نحوه ی رسیدگی مستقل و براساس اجتهاد خود عمل می کرده اند. چنانکه در نامه به شریح بن حارث نیز عتاب و خطاب امام به شریح، ناشی از عدم رعایت قناعت و شأن قاضی اسلامی است نه ایراد به شیوه ی دادرسی و نقض مقررات آیینی.

علاوه بر این، باید توجه داشت که اجتهاد قاضی و توانایی او در استنباط احکام از منابع شرعی، آگاهی وی بر اصول دادرسی را تضمین می کند. تسلط بر اصول دادرسی بدیهی ترین و کمترین انتظاری است که باید از دادرس مجتهد داشت. شاید از این حیث تکرار و تذکار این اصول بنیادین در نامه ی مالک لازم دانسته نشده است. در مورد تشریفات و قواعد فنی دادرسی نیز که در مرتبه ای پایین تر از اصول دادرسی قرار دارند، می توان گفت از این جهت در نامه مورد تصریح قرار نگرفته اند که اساساً حدّ و چارچوب شرعی برای این دسته از قواعد قابل تعیین نیست.^۱ نحوه ی قضاوت و تشریفات دادرسی به شکل مربوط است نه ماهیت امر. چنانکه برخی فقیهان نیز تصریح کرده اند، قواعد فنی و شیوه های دادرسی تابع مقتضیات زمان است و دادرسی اسلامی بدون آنکه حدود مشخصی را در این باره تعیین کرده باشد، آن را به بنای عقلا برحسب توسعه ی جوامع و کثرت و قلت دعاوی واگذار نموده است (سبحانی، ۱۴۱۸ ق، ج ۱، ص. ۲۹۸). گزارش های تاریخی نیز نشان می دهد، رسیدگی به دعاوی در دادگاه های اسلامی کاملاً ساده و بدون تشریفات پیچیده ی امروزی بوده است (برای دیدن نمونه هایی از این دست بنگرید به: ساکت،

۱- برای دیدن مبانی معرفت شناختی و کلامی این دیدگاه در سایر حوزه های حقوقی، بنگرید به: (نصیری، ۱۴۰۲، ص.

۱۳۶۵، ص. ۱۷۷، و رضایی، ۱۳۹۳، ص. ۸۶). دستیابی به حق ماهوی در چارچوب اصول کلی و بنیادین، جوهره‌ی قضاوت و احقاق حق در دادرسی‌های اسلامی است. تشریفات و قواعد جزئی دادرسی صرفاً ابزاری در راه رسیدن به حق ماهوی بوده و نمی‌توان برای این دسته از قواعد حدّ مشخص و بنیاد اصیل شرعی قائل شد. برخلاف اصول دادرسی که از کلیت و دوام بیشتری برخوردارند، فنون و تشریفات در گذر زمان قبض و بسط می‌یابند. به نظر می‌رسد بایسته‌ای در خصوص این دسته از قواعد دادرسی وجود نداشته تا در عهدنامه‌ی مالک به آن اشاره شود.

نتیجه‌گیری

با توجه به مجموع آنچه گفته شد نتایج پژوهش به شرح ذیل ارائه می‌گردد:

۱. یکی از بخش‌های مهم در عهدنامه‌ی مالک، فرمان‌هایی است که در خصوص دادرسی و قضاوت توسط آن حضرت داده شده، به نحوی که این بخش از نامه به «سیمای قاضیان» مشهور است.
۲. با تحلیل محتوای این قسمت از نامه سه نوع قاعده در آن قابل شناسایی است؛ قواعد اساسی ناظر بر چگونگی حکمرانی در قوه قضاییه، اخلاق سازمانی و قضایی، اصول دادرسی.
۳. اکثریت قاطع اوامر و قواعد موجود در بخش مزبور، ماهیت حکومتی داشته و مربوط به حقوق اساسی و نحوه‌ی اداره‌ی قوه قضاییه است. از میان قواعد دادرسی تنها به دو اصل اشاره شده است و این امر به نوبه‌ی خود نشان می‌دهد که بر خلاف تصور مشهور، قواعد دادرسی به معنای خاص، در عهدنامه‌ی مالک منعکس نشده‌اند.
۴. مالک به موجب این نامه منصوب امام (علیه‌السلام) در بخشی از حکومت می‌شود و طبیعی است دستوراتی نیز که به او داده می‌شود از نظرگاه حکومت و شیوه‌ی حکمرانی باشد نه امور دیگر.
۵. آنچه از دیدگاه حقوق دادرسی حائز اهمیت به نظر می‌رسد آن است که غایت رسیدگی قضایی احقاق حق ماهوی است. در راه رسیدن به این هدف، رعایت اصول کلی دادرسی کافی است و قواعد تشریفات و مقررات مربوط به نحوه‌ی رسیدگی (آیینی) تابع مقتضیات زمان بوده و به تعبیری، منطقه‌الفراغ است.

۶. به همین علت، دادرسی اسلامی یکی از ساده ترین و کم تشریفات ترین دادرسی ها در طول تاریخ بوده است. قواعد دادرسی در گذر زمان و با توجه به عرف عقلا توسعه پیدا کرده است و نمی توان حد و اصل شرعی برای این دسته از مقررات قائل شد و این امر را می توان اصلی ترین علت برای بازگونکردن قواعد آیینی در عهدنامه ی مالک دانست.

۷. این گزاره که عهدنامه مالک از منابع دادرسی اسلامی محسوب می گردد، با تمام شهرتی که در گفتمان های عمومی و حتی در برخی منابع مهم تخصصی دارد، صحیح به نظر نمی رسد. رسیدن به نتیجه مذکور جز با تحلیل محتوای نامه و تطبیق آن با انواع قواعد دادرسی میسر نیست. این نتیجه به نوبه خود آثار و پیامدهای مهمی در شناخت و تفسیر نظام دادرسی در اسلام دارد که پرداختن به آنها مجال دیگری را می طلبد.

منابع

۱. آشتیانی، محمدحسن، (۱۴۰۴ ق)، کتاب القضاء، چاپ اول، قم: دارالهجره.
۲. آقای طوق، مسلم، (۱۳۹۴)، حقوق عمومی در نهج البلاغه، چاپ اول، تهران: خرسندی.
۳. ادیبی مهر، محمد، (۱۳۸۹)، سلوک دادرسی در فرهنگ و تمدن اسلامی، چاپ اول، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
۴. افتخار جهرمی، گودرز و السان، مصطفی، (۱۴۰۱)، آیین دادرسی مدنی (ج ۱)، چاپ سوم، تهران: میزان.
۵. انصاری، مرتضی، (۱۴۱۵ ق)، القضاء و الشهادات، چاپ اول، قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
۶. بهادری، آتنا، (۱۳۹۸)، «تحلیل مضمون عهدنامه امیرالمؤمنین علی (ع) با مالک»، پژوهشنامه نهج البلاغه، شماره ۲۸، زمستان، صص ۵۷-۷۷. DOI: 10.22084/nahj.2019.17614.2149
۷. پرهیزکاری، سید روح الله، (۱۳۹۹)، «مدیریت نیروی انسانی (کارگزاران قضایی) در نظام قضایی علوی»، تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، شماره ۴۱، زمستان، صص ۷-۳۲. DOI: 20.1001.1.22520538.1399.11.41.4.8
۸. حیدری، الهام، (۱۳۹۲)، «معیار اثبات در دعاوی کیفری در دادرسی کیفری ایران و انگلستان»، فصلنامه حقوق، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۳، شماره ۴، زمستان، صص ۵۷-۷۴. DOI: 10.22059/JLQ.2014.50105
۹. خدابخشی، عبدالله، (۱۳۹۳)، حقوق دعاوی: قواعد عمومی دعاوی، چاپ دوم، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۱۰. دوردی بیرق، حسین، (۱۳۹۹)، فلسفه، مبانی و شیوه های تفسیر آیین دادرسی مدنی، چاپ اول، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۱۱. دلشاد تهرانی، مصطفی، (۱۳۸۸)، دلالت دولت، چاپ اول، تهران: دریا.
۱۲. دل وکیو، جورجو، (۱۳۹۱)، فلسفه حقوق، مترجم: جواد واحدی، چاپ سوم، تهران: میزان.
۱۳. رضایی، اسداله، (۱۳۹۳)، آیین دادرسی و قضاء در عصر امویان، چاپ اول، قم: مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی.
۱۴. سبحانی، جعفر، (۱۴۱۸ ق)، نظام القضاء و الشهاده فی الشریعه الاسلامیه الغراء (ج ۱)، چاپ اول، قم: موسسه الامام صادق علیه السلام.
۱۵. ساکت، محمدحسین، (۱۳۶۵)، نهاد دادرسی در اسلام، چاپ اول، مشهد: موسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.

۱۶. شمس، عبدالله، (۱۳۸۴)، آیین دادرسی مدنی (ج ۱)، چاپ هشتم، تهران: دراک.
۱۷. شهید ثانی، زین الدین بن علی عاملی، (۱۴۱۳ ق)، مسالک الافهام الی تنقیح شرایع الاسلام (ج ۱۳)، چاپ اول، قم: موسسه معارف اسلامی.
۱۸. شیخ صدوق، ابن بابویه، محمد ابن علی، (۱۴۱۳ ق)، من لا یحضره الفقیه (ج ۳)، چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۹. غمامی، مجید، (۱۴۰۱)، «اجرای اصول دادرسی در غیاب تشریفات؛ مطلوبی ناممکن»، مطالعات حقوقی، دوره ۱۴، ش ۴، صص ۹۵-۱۱۸. DOI: 10.22099/JLS.2023.41102.4447
۲۰. فیلیپ لوی، زان و کاستالدو، آندر، (۱۳۸۶)، تاریخ حقوق تعهدات، مترجم: رسول رضایی، چاپ اول، تهران: انتشارات مهر و ماه نو.
۲۱. قوچانی، محمود، (۱۳۷۹)، فرمان حکومتی پیرامون مدیریت؛ شرح عهدنامه امیرالمؤمنین علی (ع) به مالک اشتر، چاپ چهارم، تهران: مرکز آموزش مدیریت دولتی.
۲۲. کاپلتی، مورو و گارت، جی برایان، (۱۳۹۸)، آیین دادرسی مدنی (مقدمه، سیاست ها، گرایش ها و اندیشه ها در آیین دادرسی مدنی)، مترجم: حسن محسنی، چاپ اول، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۲۳. کریبی، محمود و زارعی، صالح، (۱۳۸۹)، «جایگاه عهدنامه امیرالمؤمنین علی (ع) به مالک اشتر در منابع اسلامی»، پژوهشهای قرآن و حدیث، سال ۴۳، پاییز و زمستان، صص ۱۱۵-۱۳۲. DOI: 10.22084/NAHJ.2023.27590.2912
۲۴. کوشه، زرارد و لانگلد، جان و لبو، دانیل، (۱۳۹۱)، آیین دادرسی مدنی فرانسه، مترجم: احمد علی هاشمی، چاپ اول، تهران: نشر دادگستر.
۲۵. محسنی، حسن، (۱۳۸۵)، «مفهوم اصول دادرسی و نقش تفسیری آن‌ها و چگونگی تمیز این اصول از تشریفات دادرسی»، مجله کانون وکلا، شماره ۱۹۲ و ۱۹۳، بهار و تابستان، صص ۱۳۱-۹۹.
۲۶. محسنی، حسن، (۱۳۹۸)، «اندیشه های استاد جعفری لنگرودی درباره علم در دلایل اثبات»، فصلنامه تحقیق و توسعه در حقوق تطبیقی، دوره ۲، شماره ۳، تیرماه، صص ۲۹۴-۳۰۹. DOI: 10.22034/LAW.2019.239603
۲۷. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۸۶)، پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام (ج ۹)، چاپ اول، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۲۸. موسوی بجنوردی، سیدمحمد و روحانی، سمیه، (۱۳۹۱)، «شاخصه های عدالت قضایی از منظر امیرالمؤمنین علی (ع) با رویکردی به آرای امام خمینی»، پژوهشنامه متین، شماره ۵۴، بهار، صص ۴۳-۱۹. DOI: 20.1001.1.24236462.1391.14.54.2.9
۲۹. مولودی، محمد و حمزه هویدا، مهدی، (۱۴۰۱)، «تحلیل کارکردگرایانه «تشریفات» در دادرسی

مدنی»، مطالعات حقوق خصوصی، دوره ۵۲، شماره ۴، زمستان، صص ۷۸۱-۷۹۸. DOI: 10.22059/JLQ.2023.350791.1007725
۳۰. نجفی، شیخ محمدحسن، (۱۴۳۲ ق)، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام (ج ۴۰)، چاپ هفتم، قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين.

۳۱. نصیری، مصطفی، (۱۴۰۲)، «تأملی در «مبنای حقوق» ذیل رویکردهای مختلف به معرفت دینی»، پژوهشنامه حقوق اسلامی، دوره ۲۴، شماره ۳، پاییز، صص ۴۹۵-۵۲۲. DOI: 10.30497/law.2023.244842.3396

32. A.Martin, Elizabeth, (2003), Oxford dictionary of law, fifth edition, Oxford, Oxford university press.
33. Garner, A. Bryan, (1999), Black s law Dictionary, seventh edition, U.S.A, west group.
34. Grainger, Ian and Fealy, Michael and Spencer, Martin (2000), The civil procedure rules in action, Cavendish Publishing, London, Sydney.
35. Hazard, Jr, Geoffrey C and Taruffo, Michele (1993), American civil procedure, an introduction, New Haven and London, Yale university.
36. MacKay, A. Wayne, (1995), "Commonwealth Judicial Education Institute, Judicial Ethics: Exploring Misconduct and Accountability for Judges", available at: <http://cjei.org/publications/mackay.html>.
37. Sturner, Rolf (1996). Special features of comparative procedural law, peter Gills, ed.
38. Uzelac, Alan (2014), goals of civil justice and civil procedure in contemporary judicial systems, Switzerland, Springe